

۱۱) نقد واژه کبری :

چنانکه در تشریح واژه «کبری» آوردیم، مراد از این کلمه، کبرای آخرین قیاس است. در این صورت باید پذیرفت که تمام مباحث الفاظ از زمره علم اصول خارج شود چراکه سلسله قیاس های فقهی که منجر به حکم شرعی می شوند چنین است. «نماز عید مورد امر واقع شده است + هر چه مورد امر واقع شده است، ظهور در وجوب دارد = نماز عید ظهور در وجوب دارد»

بعد : «نماز عید، ظهور در وجوب دارد + هر چه ظهور در وجوب دارد حجت در وجوب است (= کبرای آخرین قیاس) = نماز عید حجت در وجوب است.

پس : بحث های اوامر، نواهی، عام و خاص و .. از علم اصول خارج می شود.

مرحوم بجنوردی (که از واژه کبری استفاده کرده) به این امر ملتزم است و می نویسد :

«و أما خروج بعض مباحث الألفاظ الراجعة إلى تشخيص الظهورات و تحقق ما هو الصغرى لقياس

الاستنباط، فضروری و لا ضير فيه، لأنها خارجة عن مسائل علم الأصول. و ذلك لعدم ترتب

الغاية عليها.»^۱

و چنین است عبارت مناهج الوصول :

«فی تحقیق المقام: و الذى يمكن أن يقال: إنَّ كَلِمَةَ المباحث التى يبحث فيها عن الأوضاع اللغوية،

و تشخيص مفاهيم الجمل و الألفاظ، و مداليل المفردات و المركبات، و تشخيص الظهورات،

خارجة من المسائل الأصولية، و داخله فى علم الأدب، و إنما يبحث عنها الأصولي لكونها كثيرة

الدوران فى الفقه و السيلان فى مباحثه، و لهذا لا يقنع الأصولي بالبحث عنها فى باب من الفقه، بل

المناسب له - بما أن منظوره الاجتهاد فى الأحكام - أن يتنقح تلك المباحث العامة البلوى و لو لم

تكن أصولية.

و قد أدرج المتأخرون بعض المسائل التى لا ابتلاء بها رأساً أو قليلة الفائدة جداً فى فنهم لأدنى

مناسبة، إمّا تشييداً لأذهان المشتغلين، أو لثمرة علمية، أو لدخالة بعيدة فى الاستنباط.»

※

جمع بندی :

با توجه به آنچه در جمع بندی پیرامون کلمه «استنتاج» خواهیم آورد، به نظر می رسد هیچ کدام از این دو واژه کامل نمی باشد.

^۱. منتهی الاصول : ج ۱ ص ۱۶



۱۲) کلمه «استنتاج» در تعریف امام به چه معنی است؟

این کلمه در تعاریف مشهور، محقق داماد، مرحوم خوئی و مرحوم آخوند به صورت «استنباط» به کار رفته است. و در تعریف مرحوم عراقی یک بار به صورت «استخراج الاحکام» و یک بار به صورت «استفاده الوظائف» وارد شده است. مرحوم شهید صدر به جای آن، «الاستدلال الفقهی» را به کار برده و مرحوم بجنوردی از کلمه «قیاس» بهره گرفته و مرحوم شهید خمینی واژه «یحتج بها» را جایگزین کرده است. مرحوم حائری نیز از واژه کشف استفاده نموده است. کلمه استنتاج - به غیر از تعریف امام - در تعریف مرحوم نائینی به صورت «استنتاج منها» به کار رفته است.

به نظر می رسد تمام این واژه ها به یک معنی است و همه می خواهند بگویند مسائل اصولی در قیاس های فقهی که از آنها احکام شرعی (یا حجت های شرعی) استنباط و استخراج می شود، به کار می روند.

تنها می توان گفت مرحوم شهید خمینی به این نکته اشاره دارد که در فقه ما به دنبال «حجت» هستیم، نکته ای که احتمالا در تعریف دوم محقق عراقی نیز مد نظر بوده است.

ما می گوئیم :

مقدمه ۱ :

قضایای فقهی دو دسته اند : یا انشایی هستند (آن دسته که می گویند این حرام است = نباید انجام شود و این واجب است = باید انجام شود و چنین است مکروهات و مستحبات) و یا اخباری هستند (احکام وصفی = این باطل است ، ضامن است ، نجس است و ..)

قیاسی که که نتیجه اش یک حکم انشائی است حتما دارای کبرایی است که انشائی است :

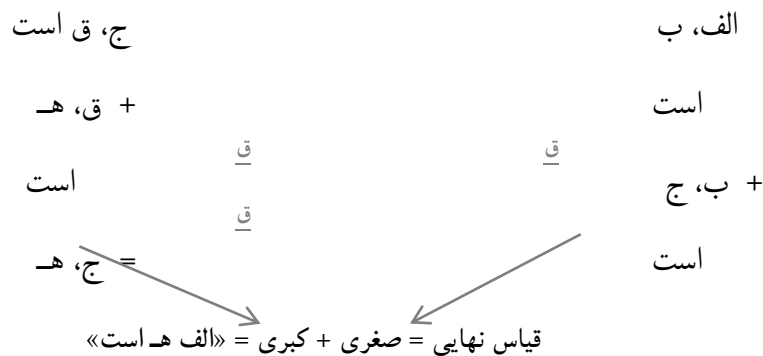
نماز عید امر دارد + هر چه امر دارد واجب است = نماز عید واجب است (باید انجام شود)

و قیاسی که نتیجه اش قضیه اخباری است ، دارای کبرایی است که اخباری است :

نماز انسانی که خواب بوده، بی وضو است + نماز بی وضو باطل است = نماز چنین کسی، باطل است.

مقدمه ۲ :

هر قیاسی متشکل از صغری و کبری است. هر صغری و کبری خود در قیاس دیگری ثابت شده اند یا بدیهی می باشند :



حال : تمام قیاسی های فقهی متشکل از صغری و کبرایی هستند که به نوبه خود ثبات شده اند.



حال : اگر استدلال فقهی را قیاس نهایی در نظر بگیریم، مسائل اصولی گاه همانند قضیه ۱، هستند (که در قیاس های منتهی به صغری به کار می روند)، گاه همانند قضیه ۲ هستند (که در قیاس های منتهی به کبری به کار می روند) و گاه همانند قضیه ۳ هستند (که کبرای قیاس نهایی هستند)

پس : مسائل اصولی، سه گونه با قیاس های فقهی در ارتباط می باشند.

الف. گاه مسئله اصولی، مستقیماً کبرای آخرین قیاسی است که نتیجه اش، حکم فقهی است. (جایی که مسئله اصولی در جایگاه ۳، قرار می گیرد) مثال :

(۱) وضو مقدمه واجب است + مقدمه واجب، واجب است (مسئله اصولی) = وضو واجب است.

(۲) روزه در سفر عبادتی است که مورد نهی واقع شده است + عبادتی که در سفر مورد نهی واقع شود، باطل است (مسئله اصولی) = روزه در سفر باطل است.

ب. گاه مسئله اصولی، کبرای آخرین قیاس نیست بلکه در طریق اثبات صغرای این قیاس است (جایی که مسئله اصولی در جایگاه ۱ قرار می گیرد) مثال :

«موضوع این روایت، مشتق است + مشتق در ما انقضی عنه المبدء حقیقت است (مسئله اصولی اول) = موضوع این روایت در ما انقضی عنه المبدء، حقیقت است.»

و بعد قیاس دومی که استدلال فقهی است شکل میگیرد :

«موضوع این روایت مورد امر واقع شده است + هرچه مورد امر واقع شده است، مصادیق حقیقی اش، واجب هستند = موضوع این روایت، مصادیق حقیقی اش واجب هستند = حکم فقهی»

به عبارت دیگر : مصادیق حقیقی موضوع این روایت واجب هستند. و بعد به قیاس نهایی می رسیم :

«ما انقضی عنه المبدء از مصادیق حقیقی موضوع این روایت است + مصادیق حقیقی موضوع این روایت، واجب هستند = پس : ما انقضی عنه المبدء واجب است»

ج. گاهی مسئله اصولی در طریق اثبات کبرای قیاس نهایی قرار می گیرد. (جایی که مسئله اصولی در جایگاه قضیه شماره ۲ قرار می گیرد) در حالی که خود کبرای قیاس نهایی نیست.
مثال :

(۱) خبر واحد حجت است نسبت به قیاس :

«کسی که بیش از دو سال، در مکه بماند حکم اهل مکه را دارد (صغری) + حکم اهل مکه آن است که از جحفه محرم شوند (= روایت = کبری) = چنین کسی از جحفه محرم شود (نتیجه)»

(۲) خبر واحد حجت است نسبت به :

«نماز کسی که از خواب بیدار شده است، بدون وضو است + نماز بدون وضو باطل است (= قاعده لا تعداد = کبری) = نماز چنین مردی باطل است»



۳) ظاهر آیات قرآن حجت است نسبت به :

«اجاره عقد است + عقد لازم الوفاء است (= اوفوا بالعقود) = اجاره لازم الوفاء است (نتیجه)»

با توجه به این مثال ها و مثال های دیگر می توان گفت مسائل اصولی گاه کبرای قیاسات فقهی (استنباطات فقهی = استنتاجات فقهی = کشف حکم فقهی = استدلالات فقهی = احتجاجات فقهی) قرار نمی گیرند. البته اگر پرسید چرا به «اوفوا بالعقود» عمل کنیم؟ چرا باید به «اجماع» عمل کنیم؟ طبیعی است که می گوییم برای اینکه در علم اصول ثابت کرده ایم که اجماع، خبر واحد و .. حجت هستند. ولی این سؤال مثل آن می ماند که اگر پرسند چرا قول معصوم حجت است؟ می گوییم برای اینکه در علم کلام ثابت کرده ایم که قول معصوم حجت است.

پس : گاهی در علم فقه ما با استدلال هایی مواجه هستیم که کبرای قیاس آنها، مسئله اصولی نیست هر چند این استدلال ها مبتنی بر این قضایا و مسائل هستند.

